



وفاق

برای آشنایان عرصه سیاست شرکت کنندگان در این میزگرد چندان ناشناخته نیستند
امیر محبیبان سرمقاله‌نویس روزنامه رسالت که از او به عنوان تئورسین خط فکری راست نام می‌برند،
امیر خرم عضو شورای مرکزی نهضت آزادی ایران، حزبی که در سال گذشته اکثریت اعضا و هواداران
به اتهام براندازی در بازداشت بسر می‌بردند و سعید رضوی فقیه دبیر سرویس سیاسی روزنامه نوروز،
ارگان غیر رسمی جبهه مشارکت و عضو شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت، سه نماینده از سه خط فکری
مطرح امروز ایران هستند که یا آنها در مورد وفاق و سازوکار به بحث نشستیم.

سیاسی شوند یا در اتحادی که با هم دارند قدرتمند شوند و این وفاق را به خطر بیندازند. اگر همین دو جناح چپ و راست بخوانند برای منافع خود به توافقاتی برسد و بعد بخش‌های سیاسی و گروه‌های اجتماعی اقلیت‌های دینی و قومیت‌ها بیرون بمانند این وفاق هیچ فایده‌ای ندارد. ما اگر از وفاق ملی صحبت می‌کنیم باید به لوازم پذیرش واحد ملی و واژه ملی تن بدهیم.

تعاریفی مثل خودی و غیر خودی و را شفاف کرده بگوییم که هر کس تابعیت جمهوری اسلامی را دارد و از حقوق سیاسی نظام بهره‌مند می‌شود، می‌تواند در وفاق نقشی داشته باشد.

مسئله بعدی در برگیرندگی وفاق است و اهداف و انگیزه‌های آن که باید بدانیم که بر چه مبنایی دعوت به وفاق می‌کنیم یا دعوت به وفاق می‌شویم. ممکن است فشارهای واقعی باعث شده باشد که یک گروهی دعوت به وفاق کند و به وفاق ملی تن بدهد و طبیعتاً اگر انگیزه و هدفش صرفاً همین باشد، با کاهش این فشارها، ممکن است اراده‌اش تضعیف شود و بطور کلی انگیزه‌ای برایش باقی نماند و بخواند وفاق را به هم بزند. پس ما نباید بر اساس فشارها و اقتضایات گذرا و ناپایدار، بلکه بر مبنای نگاه اصولی که به ساخت سیاسی جامعه و نحوه رقابت سیاسی بین این گروه‌ها داریم، به این نتیجه رسیده باشیم که بر اساس حداقل‌ها با همدیگر توافق داشته باشیم و از آن حداقل‌ها تخطی نکنیم.

مطلب بعدی هم مبنای وفاق است، ما باید تعریف کنیم که برسر چه چیزهایی می‌خواهیم وفاق کنیم، عبارتی باید چارچوبی برای رفع اختلافات وجود داشته باشد. مثلاً یک اپوزیسیون باور می‌آورد بر اساس اینکه اقلیت است از برخی حقوق محروم بماند (نه حقوق شهروندی، اجتماعی) بهر حال باید خارج از قدرت باقی بماند. وقتی اکثریتی توانست پارلمان یا بخش‌هایی از قدرت را بگیرد، طبیعتاً نمی‌تواند این سهم را با دیگران تقسیم کند، بهر حال مبارزه برای کسب قدرت، موضوع اصلی سیاست است. منتهی باید این اطمینان را به آنها بدهیم که اگر شما اپوزیسیون یا اقلیتی هستید خارج از قدرت به این معنا نیست که دست و پای آنها بسته باشد و برای همیشه شانس رسیدن به اکثریت را از آنها گرفته‌ایم یا محروم ساخته‌ایم، پاسخ این باید کاملاً مشخص شود. اگر ما شفاف عمل کنیم، نه اقلیتی که خارج از حوزه قدرت است ناراحت و تحقیر می‌شود، نه آنکه در حوزه قدرت است احساس می‌کند که زمینه دارد که هر کاری که می‌خواهد انجام دهد.

آقای خرم، شما که یک عضو اپوزیسیون هستید، این گفتمان وفاق تا چه سطحی را می‌تواند در بر بگیرد تا این عده زیر چتر بیایند و یا اینکه تا چه حدی می‌توانیم برداشت حداقلی داشته باشیم؟

خرم: در ابتدا باید توضیح بدهم که این بحث در جامعه ما تا چه حد جدی و تاکتیکی و تا چه حد اعتقادی و یا استراتژیک است. لازم است جدای از جنبه اخلاقی، از جنبه سیاسی و تاریخی آن را باز کرده و توضیحاتی را ارائه کنیم. بحث توافق ملی همیشه بر سر امر واقعی در جامعه انجام می‌شود. این بحث با آغاز بحث‌های مدرن اصحاب قرارداد از زمان «توماس هابز» از قرن ۱۶-۱۷ آغاز شد. تئوری که هابز به جهت عدم امنیتی که در جامعه وجود دارد ارائه می‌دهد، این است که جامعه بیاید بر سر امری توافق کند، و این امر این است که تمام حقوقش را به دست یک فرد بسپارد، تازه آن فرد وظیفه‌اش ایجاد امنیت در آن جامعه‌است. یعنی در ازای کلیه حقوق شهروندی که از آن جامعه می‌گیرد، وظیفه‌اش ایجاد امنیت جانی برای شهروندان است، این تئوری بود که هابز ارائه داد و آنچه که از دل این تئوری بیرون می‌آید یک حکومت مطلقه بود و بعد از هابز «جان لاک» می‌آید و یک قرن بعد «لاک» که قضیه را دمکراتیک‌تر می‌کند. تفاوت این‌ها این

است و لازمه وفاق هم توافق است توافق هم یعنی این که از نظر دو طرفه با هم صحبت کنند تا به توافقی برسند که از آن همبستگی و همگرایی پدید بیاید.

آقای رضوی با این تعریفی که آقای محبیبان از وفاق ارائه دادند و تعریف نسبتاً حداقلی هم بود هزینه همین تعریف را در تحقق چه می‌دانید؟ چون به هر حال وفاق بحران مشروعیت بحران کارآمدی و بحران اعمال سلطه حاکمیت را به تعویق می‌اندازد و این احتمالاً برای رقبا و اپوزیسیون چندان دلخواه نیست تحلیل هزینه و فایده شما در این مورد چیست؟

رضوی: اولاً من فکر می‌کنم که خود وفاق یک امر اصولی است اما نیل به وفاق یا تلاش برای رسیدن به وفاق می‌تواند جنبه استراتژیک داشته باشد تا جایی که زندگی سیاسی مردم در یک کشور بدون وفاق امکان پذیر نیست، پس وفاق از استراتژی هم فراتر است.

مسئله دیگر تفکیک تلاش برای وفاق از صرف دعوت به وفاق است، دعوت به وفاق می‌تواند، تاکتیکی باشد، یعنی گروه‌هایی باشند که برای رفع نیازی که به دفع الوقت دارند یا برای نیاز به بازسازی خودشان دعوت به وفاق کنند اما تلاش برای وفاق اگر نگاهی دراز مدت و راهبردی داشته باشیم یک امر استراتژیک است بخصوص در کشور ما که شرایطی چنین سخت دارد و با بحران‌ها و معضلات گوناگونی رو به رو است. بنابراین نیروهای سیاسی به جای نزاع و برخورد می‌توانند به حداقلی از وفاق برسند تا مشکلات ملی غیر سیاسی را حل کنند و بعد نزاع سیاسی خود را هم با تعریفی خاص در حوزه‌هایی خاص ادامه دهند.

مطلب دیگر تعریف وفاق است اگر مرادمان از وفاق توافق بین دو جناح نباشد و مرادمان وفاق جمعی و ملی باشد این نیازمند تعریف است. وقتی واژه ملی را استفاده می‌کنیم طبیعتاً باید به لوازم آن هم تن دهیم و دیگر آنجا مسئله بر سر توافق دو گروه راست و چپ، محافظه کار و اصلاح طلب و... است که با هم توافق کنند تا مشکلات حل شود. به نظر من اگر بخوایم نگاه راهبردی به قضیه داشته باشیم باید دایره وفاق ملی را بر اساس همان تعریفی که از ملت داریم و با پذیرش واحد ملی گسترش دهیم. یعنی هر شهروند ایرانی فارغ از گرایش سیاسی خود بخشی از این ملت شناخته شده و به اندازه سهم و وزن خود وارد بازی شود...

اگر وفاق را مختص گروه‌های قدرتمند جامعه بدانیم، آن وقت این خطر وجود دارد که اقلیتها در طی فرایندی خود تبدیل به اکثریت

بحث را با سئوالی از آقای محبیبان که به نوعی آغازگر بحث وفاق در سال جدید پس از اشاره‌های دکتر یزدی به این مساله بودند آغاز می‌کنیم. به نظر شما وفاق یک استراتژی است یا یک تاکتیک و در هر کدام از این حالات چه سازوکاری دارد؟

محبیبان: اگر بتوانیم نوعی وفاق را در بین گروه‌های سیاسی تبیین کنیم که آنها توانایی حل و بحث مشکلاتشان را پشت میز داشته باشند و نه روی آسفالت خیابان، طبیعتاً در حاشیه این بحث مسایلی چون تحمل و مدارا هم مطرح می‌شود تحمل و مدارایی که در ادبیات ما زیاد بر آن تأکید شده ولی در جامعه کم شاهد آن هستیم. وقتی که این‌ها گسترش پیدا کند رسوبات فرهنگی و دیکتاتوری و عدم توافقات را از بین می‌برد. روی همین بحث من فکر می‌کنم برای ایجاد یک جامعه متین مردمی و در عین حال متمدن ما چاره‌ای نداریم جز تشویق وفاق و این به معنای آن نیست که افراد از دیدگاه‌های خود دست بردارند بلکه ما می‌توانیم با حفظ دیدگاه‌هایی که داریم به شرط به رسمیت شناختن حق دیگری برای طرح دیدگاه خود به بحث بنشینیم اگر بتوانیم چنین زمینه‌ای را فراهم کنیم بستر مناسبی برای وفاق به وجود می‌آید. در غیر این صورت به نظر می‌رسد که جامعه ما بحران پذیر بوده و جامعه را به سمت دیپورتیزه شدن و سیاسی شدن تا حدی می‌برد که مردم از همه چیز زده شوند و یا همه در جامعه به سمت اندیویندالیسم محض خواهند رفت یعنی هر کس که به دنبال کار خودش می‌رود گروه‌های سیاسی به یک سری چالشها و درگیری‌های شدید بین خودشان مشغول شده و در نهایت از سوی مردم رانده می‌شوند و بیگانگان هم پس از مدتی از این موضوع سوء استفاده می‌کنند و منافع ملی خودشان را تأمین کرده و به منافع ملی ما هم ضربه می‌زنند.

این وفاق برای مقابله با تهدید خارجی است و بحرانهایی که برای حاکمیت به وجود می‌آید؟
محبیبان: نه چنین چیزی نیست

به عنوان یکی از شرط‌های آن چطور؟
محبیبان: نه شرط وفاق هم نیست این‌ها نتایجی است که از وفاق به دست می‌آید وقتی وفاق در جامعه‌ای به وجود داشته باشد هر دشمن و بیگانه‌ای که هدف حمله داشته باشد تأمل می‌کند به دلیل این که انسجام باعث عدم اجازه به ورود دشمن می‌شود و عملیات روانی دشمن هم اولین اصلش تفرقه بیندازد و حکومت کن است و لذا در جامعه‌ای که انسجام وجود داشته باشد مایوس می‌شود و جدا از این ما فرهنگی داریم که با دوستان مروت با دشمنان مدارا، این فرهنگ را ما باید بالفعل کنیم و این به آن معنی نیست که چون ما در تهدید دشمن خارجی هستیم می‌خواهیم به وفاق برسیم و هنگامی که تهدید دشمن خارجی رفع شد به همدیگر حمله کنیم من معتقدم که بحث دشمن خارجی با اختلافات داخلی مواردی است که حساسیت بحث وفاق را برجسته می‌کند نه این که علت تامه آن باشد.

پس لزوم اصلی وفاق را چه می‌دانید؟ خطر ادیکالیسم؟
محبیبان: نه ما جامعه‌ای هستیم که می‌خواهیم رشد داشته باشیم و جامعه‌ای که می‌خواهد رشد کند که با اختلاف نمی‌تواند پیش برود. طبیعی است که بهره‌وری و حرکت بهینه سیاسی لازمه اش هم مسیر بودن برای پیش برد جامعه است. وقتی می‌خواهیم یک ماشین را هل بدهیم اگر از همه سو به آن فشار وارد شود این نیروها همدیگر را خنثی می‌کنند و ماشین به جلو نمی‌رود حرکتی صورت نمی‌گیرد ما باید نیروها را به سمتی ببریم که بر آیند جامعه را به سمت تکامل خود راهبری کند و لازمه این امر وفاق





نقدونظر

است که در تئوری هابز یک فرد این قدرت را در دست دارد ولی در تیوری روسو چیزی به نام یک اراده ملی، یا اراده عمومی و کسی که در صدر قرار می‌گیرد (به عنوان پادشاه و حاکم یا سلطان) تنها به نیابت از همین اراده عمومی است که وظیفه اعمال قدرت را دارد، یعنی مشروعیت خودش را از مردم می‌گیرد. در حالیکه در تئوری هابز یک نفر هست که این قدرت را دارد ولی در تئوری روسو آن کسی که از طرف جامعه در صدر قرار دارد وظیفه اعمال قدرت را دارد و اجرای قوانین را دارد.

در تفکر نیروهای جامعه ما نیز همین تفکرها جریان دارد یعنی لایه‌هایی از تفکر «هابز» و هم لایه‌هایی از تفکر روسو وجود دارد. عبارتی کسانی هستند که می‌گویند باید کسی را به قدرت برسانیم و تمام حقوق شهروندی را در اختیار او قرار دهیم (تفکر هابز)، ولی کسانی هم هستند که می‌گویند کسی که در صدر و از طرف مردم در رأس حکومت قرار می‌گیرد، وظیفه اعمال قدرت و نظارت بر مردم را دارد (تفکر روسو).

این دو لایه فکری در جامعه ما باعث شد که دو گفتمان فکری در جامعه سیاسی شکل پیدا کند

و مشخصه یکی از این گفتمان‌ها بحث قراردادهای اجتماعی است. . . که من آنها را گفتمان انقیاد با مشخصه‌های تفویض کامل حقوق شهروندی به حاکمان، اعتماد تام و تمام شهروندان به حاکمان و قایلیت به اینکه عملکرد حاکمان عین منافع ملی و مصلحت عامه است و ملاک برای منافع ملی آن چیزی است که حاکمان انجام می‌دهند و چهارمین خصیصه حق حاکمان برای مجازات کسانی که در نحوه عملکرد آنان تشکیک می‌کنند و پنجمین خصیصه هم اعتقاد به عدم دخالت خواست مردم در بنای مشروعیت حکومت است و گفتمان اعتدال یا مردمسالار با مشخصه‌های اعتقاد نیروهای سیاسی به بروز خطا در رفتار حاکمان در صورتی که نظارت بر آنها نباشد و لزوم نظارت بر کار حکومت و سایر نهادهای قدرت و دیگر اینکه مفاهیمی چون منافع ملی و مصلحت ملی خارج از حیطه حاکمیت تعریف می‌شود و بنابراین حاکمیت موظف است که خود را با این مفاهیم وفق دهد و سومین خصیصه هم اینکه ما حق نقد عملکرد حاکمان را برای کلیه شهروندان به رسمیت بشناسیم و در حکومت را تنها کارگزار اراده عمومی ملت بدانیم و نه چیزی بیشتر و در این گفتمان تنها خواست عمومی مبنای مشروعیت تلافی می‌شود .

ما این دو گفتمان را در جامعه خودمان می‌بینیم زمانی که این دو گفتمان با هم وجوه مشترکی پیدا کنند بحث از وفاق عملا می‌تواند عینیت پیدا کند ولی تا زمانی که یک گروه با تفکر هابزی می‌اندیشد و گروه دیگر با تفکر روسویی عملا نلبل به وفاق مشکل می‌شود و آنچه که ما در شرایط کنونی می‌بینیم نوعی تاکتیک سیاسی است که به دلیل خطرات خارجی تحت عنوان وفاق مطرح می‌شود هرچند که نفس تاکتیک بودن این مساله مذموم نیست اما زیر بنایی هم نیست

راه‌حلی که در تحلیل گفتمان برای این کار توصیه می‌شود این است که ببینیم سطح اختلاف با طرف مقابل در کدام سطح است و در درجه دوم ببینیم در آن سطح، اختلاف در کجاست و در درجه سوم عقلای هر دو جناح که دید ملی دارند و منافع ملی را در نظر می‌گیرند بنشینند و در آن سطح گفتمان و بر اساس آن موارد اختلاف با هم بحث کنند تا بتوانیم شرایط وفاق را در جامعه پیاده کنیم .

قبل از جواب آقای محبیان من این موضوع را به آقای

خرم یادآوری کنم که ایشان اشاره کردند از نظرشان وفاق استراتژیک است نه تاکتیکی

خرم: من برداشت خودم را گفتم

محبیان :من هم توضیح بدهم که بحث تهدید خارجی به وفاق



پروژه یا پروسه «وفاق» یا توافق، خروج از گفتمان تنافر به سمت گفتمان تقارب است و این از طریق تعارف امکان پذیر نیست؛ این مطلبی که نفع همگانی را در بر می‌گیرد و به سود همه جناح‌ها می‌باشد، که اگر آنرا بسنجند می‌توانند وارد این بازی سیاسی بشوند، لذا در این مقوله تعارفی نداشته و پس از محاسبات انجام گرفته باید این امر صورت بگیرد

اولویت می‌بخشد و لی دلیل اصلی آن نیست

در سخنان آقای خرم به این مساله اشاره شد و واقعیتی هم هست که این گفتمان انتصاب‌گرا و گفتمان انتخاب‌گرا در جامعه ما وجود دارد به نظر شما در چه سطحی این دو گفتمان می‌توانند به وفاق حداقلی برسند؟ حتی ممکن است که این دو تفکر حتی در سطح چهارچوب ذهنی هم به وفاق نرسند مگر اینکه به صورت تاکتیکی و موقت نوع خاصی از وفاق را نمایش دهند.

محبیان : تقسیم بندی آقای خرم به نظر من چندان دقیق نیست ، یعنی اگر ما سطح تحلیل را به اینجا ببریم که دو دیدگاه وجود دارد : دیدگاه هابز و دیدگاه لاک و این دو را چنان آنتاگونیستی در مقابل هم قرار دهیم که قابل جمع نباشند پیشاپیش باب هرگونه وفاق را بسته‌ایم وفاق به معنای قرارداد اجتماعی نیست و نباید این بحث را از قرارداد اجتماعی آغاز کنیم بحث وفاق قدیمی‌تر از قراردادهای اجتماعی است؛ قراردادهای اجتماعی، یکی از انواع وفاق است و قراردادهای اجتماعی را می‌توان بر دو نوع تقسیم کنیم:

یکی قرارداد امنیت محور و دیگری قرارداد نفع محور است و نمی‌توانیم منکر باشیم که هر دو عامل در جامعه می‌تواند وجود داشته باشد که باعث ایجاد وفاق می‌شود، یعنی اگر بعضی جوامع که در بستر التهاب می‌زیند (زندگی می‌کنند) اینها ممکن است امنیت محور باشند شما می‌بینید که «لنین» به یک مفهوم، «هابزی» محسوب نمی‌شود چون دیدگاه دیگری دارد، منتهی لنین لویاتان را در شکل دولت می‌بیند، چنانچه هابز هم می‌دید) و بعد می‌گوید دولت یعنی چماق؛ در قراادهای اجتماعی تکلیف دولت مشخص می‌شود که این دولت یا حاکمان بر اساس چه مشروعیتی قدرت اعمال حکم‌شان بدست می‌آید؟

بنابراین تفاوتی بین قرارداد اجتماعی و وفاق اجتماعی وجود دارد: هابز می‌گوید: وقتی من بدنیا آمدم، دو کس بوجود آمد؛ من و ترس، بدلیل اینکه در دوران هابز دوران وحشت حاکم بود و این طبیعی بود که گفتمان «امنیت محور» الویت پیدا کند.

در زمان لاک، شاید وضعیت بهتر از این نبود، اما خوش بینی «لاک» باعث شد که بحث منفعت پیش بیاید و گرد آمدن افرادی برای بستن قراردادهای اجتماعی.

ما نمی‌خواهیم در جامعه‌مان قراردادهای اجتماعی را ببندیم، چرا که این عمل صورت گرفته و حاصل آن «قانون اساسی» می‌باشد. ما می‌خواهیم وفاق را روی بدنه این قرارداد اعمال کنیم. یعنی ما می‌گوییم: اگر این قرارداد اجتماعی را بوجود آورده‌ایم پس چرا این وفاق بوجود

نمی‌آید؟

مشکل ما در جایی دیگر است و باید سطح تحلیل را تغییر بدهیم اما طرح دو دیدگاه اقتدارطلب و مردمسالار نوعی سیاه و سفید کردن قضیه است چه کسی در اقتدار گرا ترین طیف حاکمیت،حکومت را معصوم می‌دانند؟ نباید بحث را به این سطح پیش ببریم من این نوع تقسیم‌بندی را به نوعی مخل مبانی وفاق می‌دانم. بنابراین ما نباید در وفاق دنبال نیات باشیم چرا که در وفاق دنبال نیت‌ها گشتن، خلاف مبانی دموکراسی است که دنبال آن هستیم. یعنی ما قراردادهای اجتماعی را می‌خواهیم به شکل مکتوب باشد، با هم صحبت کنیم. ما اگر پراگماتیسم هم باشیم و عمل‌گرا هم باشیم، به اعمال نگاه می‌کنیم، ما به نیت‌ها که دسترسی نداریم. نیت‌ها یکی از عواملی است که ما را از هم دور نگه داشته؛ یعنی ما فکر می‌کنیم هر چند با این که داریم صحبت می‌کنیم خوب حرف می‌زند ولی ایشان در انتهای ذهنش نیت بدی دارد و این باعث جدا شدن می‌شود.

این را باید کنار بگذاریم. هر کسی دنبال منافع است و هر گروهی دنبال منافع است و این حق همه است و «هزینه فایده» می‌کنند و چه بهتر این هزینه فایده باعث وفاق شود؛ عبارتی هزینه اختلاف آنچنان بال باشد که نفع وفاق بر آن بچربد، حال با هر نیتی که فرد این کار را کرده باشد.

بهر طریق باید وفاق ایجاد شود؛ همانطور که مقام معظم رهبری، رئیس جمهوری، جریان ملی مذهبی و نهضت آزادی نیز همه صحبت از وفاق می‌کنند و این نشان دهنده این است که همه اجمالاً دریافته‌اند که این جامعه نیازمند وفاق است، یعنی این وضعیت و تلاشی شدن جامعه به نفع هیچکس نیست، چرا که آینده سیاهی را در جامعه بوجود خواهد آورد. و به قول آقای اکرمی فقط به نفع اپوزیسیون محارب است یکی از محورها این است که در چه چارچوبی می‌خواهند و چه کسانی می‌خواهند با هم وفاق کنند؟ آیا شهروندان می‌خواهند وفاق کنند؟ همه شهروندان تا وقتی جرمی مرتکب نشده‌اند، حق دارند از حقوق قانونی و اجتماعی خودشان استفاده کنند، حتی فردی که اپوزیسیون و در خارج از کشور است و مخالف صددرصد نظام است تا وقتی جرمی مرتکب نشده نیز این حق را دارد و نظام باید مشکل ایشان را تا حد امکان بر طرف کند و حتی در گرفتن ویزا به ایشان کمک کنند.

در سطحی بالاتر، و در بحث حقوق سیاسی این بعد را نگاه می‌کنیم. این نظام سیاسی با هر تفسیری نظام سیاسی متحقی است که بر اساس قانون اساسی شکل گرفته، حالا چه این نهاد انتصابی باشد یا انتخابی، بهر حال نهادی است که طبق قانون اساسی شکل گرفته است مگر در آمریکا همه نهادها انتخابی است؟

آقای محبیان بحث بر سر نهادها نیست، بحث بر سر تفکر انتصابی انسان‌هاست.

خب، باید ببینیم منظور از تفکر انتصابی چیست؟ اگر منظور از تفکر انتصابی این است که کسی که نسبت به رأی مردم بی‌اعتناست و خلاف قانون اساسی دارد عمل می‌کند، نفی جمهوریت اقدام می‌کند. بحث سر عمل آن است. بعضی می‌گویند ما با نظام مشکل نداریم، و بعضی می‌گویند با نظام مشکل داریم. کسانی که با نظام مشکل جدی دارند (نه مشکل انتقادی)، نمی‌توانند داخل نظام کار کنند؛ منتهی طرف می‌گوید من نظام را قبول دارم ولی حاکمیت را قبول ندارم. که این باعث می‌شود با دو گروه بحث پیدا کنیم.

۱. افرادی که در جریاناتی که داخل نظام هستند ولی داخل حاکمیت نیستند۲ - جریانات داخل حاکمیت.

حالا باید دید می‌توان بین این دو وفاق ایجاد کرد، که البته جواب مثبت است. به نظر من جواب مثبت است. یعنی شرایط جامعه ما طوری است که منتقدین حاکمیت نیز در اپوزیسیون حاکمیت هستند. وفاق ملی که گفته می‌شود یعنی وفاق برای ملت و برای منافع ملی، بین بازیگران عرصه سیاست.

رضوی فقیه: وفاق ملی که گفته شد، نظر من این نبود که آحاد شهروندان بخواهند وفاق کنند، بلکه نظر من این بود، وفاقی که بخواهد شکل بگیرد، باید حداکثر آن در بر گیرندگی را داشته باشد یعنی طوری نباشد دو گروه جناح عمده باشند ولی گروه‌های خرده سیاسی را کنار بگذارند.

محبیان: یعنی وفاق صرفاً حاکمیتی نباشد. عبارتی بگوییم وفاق درون حاکمیت، یعنی نگوییم نیروهایی که شما نظام را قبول دارید، نسبت به قانون اساسی التزام دارید، شما هم داخل این بازی بیابید، این زمینه وجود دارد که این زمینه گسترده‌تر شود، یعنی بشود وفاق درون نظام. یعنی یک گام به جلوتر می‌رویم. در یک مقطعی داریم از شکل

باز



اختلافات یا تقابلهای در چارچوب آن رفتارها عمل کنیم، زمینه‌های عینی وفاق شکل می‌گیرد، یعنی می‌فهمیم که بهرحال ما فقط یک جناح رقیب هستیم و حالا هم که خارج از قدرت هستیم، نقش‌مان انتقاد و تصحیح است، در حالیکه در شرایط دیگر باز هم ممکن است انتقاد یا مبارزه کنیم، یعنی کارکرد ما افشاء، مچ‌گیری تلاش برای سرنگون کردن حریف است که در رأس قدرت می‌باشد. عبارتی این تلاش‌ها بصورت دیگری انجام بگیرد ولی معنای آنها فرق دارد. در جایی تفسیر می‌کنیم که دو جناح هستیم مانند یک رکاب که گاهی ما در پایین قرار می‌گیریم و گاهی در بالا که این کمک می‌کند تا دو چرخه براه بیافتد و من خوشحال از این هستم که این بحث وفاق یا وفاق ملی دارد جا می‌افتد که گروه‌ها به صحبت و گفتگو با هم بر خیزند که البته این از همان جریان دوم خرداد شکل می‌گیرد و تجربه‌ای است که از آن زمان صورت گرفته است، باید مقابله خودمان را از سطح خیابان‌ها و کوی دانشگاه و تجمعات به سطح مطبوعات و میزگردها بکشانیم تا بتوانیم، قانون جدیدی را برای گفتگوها و مناظراتمان حاکم کنیم و این نتیجه‌ای است از اینکه: بهرحال ما باید با هم وفاق داشته باشیم روی حداقل‌ها؛ حداقل‌هایی که منافع همه ما را تأمین می‌کند. حال آنهایی که در قدرت هستند بیشتر و آنهایی که خارج از قدرت هستند، کمتر.

به نظر من اینکه دکتر یزدی از آمریکا به ایران بر می‌گردد و بلافاصله دستگیر نمی‌شود، خود این می‌تواند نقطه مثبتی تلقی شود و اینکه ملی - مذهبی‌ها بعد از یکسال آزاد می‌شوند نیز می‌تواند نقطه مثبتی تلقی شود و به نظر من بحث ما از همین جا شروع می‌شود که: ما باید ناشی از ضعف بدانییم یا اینکه ناشی از اراده معطوف به وفاق، این مهم است.

اگر قرار باشد ما مقوله وفاق را صرفاً به عنوان تاکتیک دفع فشارهای خارجی در نظر بگیریم که بعد از مدتی دیگر نیازی به این تاکتیک نیازی نیست. به لحاظ تعبیر «کشتی‌بان را سیاستی دیگر بیاید» و شروع به برخورد‌های دیگر بشود.

این مفید نیست و در نتیجه نه تنها وفاق نتیجه نمی‌دهد بلکه دعوت‌های بعدی به وفاق بالکل بدون اثر و خنثی خواهدرفت و اساساً مفهوم وفاق ملی مثل خیلی مفاهیم دیگر در جامعه ایران دست خورده می‌شود. عبارتی کارآمدی و تأثیرگذاری آن روی افکار عمومی از نظر واژگانی و شنیداری در سطح گفتمان سیاسی از دست خواهد داد و این در جامعه ایجاد یأس می‌کند و تأثیری نامطلوب خواهد گذاشت.

نکته دیگری که خیلی مهم است این است که: جناحی که دارد دعوت می‌کند به وفاق، باید اقتناع کند، نبره‌های درون خودش را، بدنه خودش را، سران خودش را، ولی در عین حال می‌شود این را به عنوان یک فرهنگ عمومی ایجاد کرد و اقتناع‌شان کرد به رفتاری که ایجاد اختلاف کند به این فرآیند (یعنی پیام‌های اشتباه ارسال کند) ما را به اشتباه بیندازد، چنین رفتاری را نکند.

حال اگر از طرف جناح‌ها قدم مثبتی برای این امر، «وفاق ملی» برداشته شود، این می‌تواند آرام آرام دو طرف به یک وفاق نزدیک‌تر کند و این فرهنگ به عنوان یک سنت سیاسی شکل بگیرد. کما اینکه در مسایل دیگر این موضوع شکل گرفته است.

پروژه یا پروژه «وفاق» یا توافق، خروج از گفتمان تنافر به سمت گفتمان تقارب است و این از طریق تعارف امکان‌پذیر نیست؛ این مطلبی که نفع همگانی را در بر می‌گیرد و به سود همه جناح‌ها می‌باشد، که اگر آنرا بسنجند می‌توانند وارد این بازی سیاسی بشوند، لذا در این مقوله تعارفی نداشته و پس از محاسبات انجام گرفته باید این امر صورت بگیرد، همانطوریکه من خودم این را محاسبه کرده‌ام؛ که اگر وفاق صورت بگیرد این دیدگاه من راجع به مردمسالاری دینی می‌تواند پیاده شود یا خیر؟ چه اثرات مثبت و یا منفی دارد؛ یعنی اهدافی که در ذهن من است چقدر می‌تواند به نفع نظام و جناح‌ام باشد و یا به نفع ملت‌ام باشد؟ چقدر می‌تواند پیاده شود بعد از مطرح شدن این بحث گروهی از بیرون به گروه ملی - مذهبی سیگنال داده‌اند که نزدیک شدن شما به نظام، باعث می‌شود که بخشی از طرفدارانتان را از دست بدهید. همه این هزینه‌ها را هم می‌توان محاسبه کرد.

اگر این دیدگاه پاسخ مثبت بدهد کم‌کم به گفتمان غالب و مسلط تبدیل خواهد شد، نه در جناح بلکه در کل کشور؛ و کم‌کم فضا تغییر می‌کند و همه مداخله می‌کنند. لذا تلاش همه برای «وفاق» تبدیل می‌شود به یک گفتمان مسلط، تلاش مثبتی به نفع ملت است یعنی همه باید در این زمینه حرکتان را ادامه دهیم و هر کدام داخل جناح‌مان مکلف هستیم تا آنجا که می‌توانیم حرف خودمان را توجیه

مستقر یک بهره‌هایی از همان انتصاب‌ها دارد. حالا در بعضی جاها انتخاب رییس جمهوری هر چهار سال تکرار می‌شود و در جایی دیگر ۷ سال - حالا در نظام‌هایی که هفت یا ۵ ساله است قدرت انتخاب کمی محدود است ولی به این معنی نیست که اینجا استبدادی است.

ما باید در نظر بگیریم که بهرحال در جاهایی باید حکومت انتصابی وجود داشته باشید، یعنی یک رییس جمهوری می‌تواند دادستانی را



بسته به شکل باز می‌رویم، در مقطعی اگر چپ در قدرت بود راست را نامحرم می‌دانست و بالعکس. به شکل دیگر می‌توانیم بگوییم: تمام کسانی که به نظام معتقد هستند و حاکمیت را قبول دارند یا ندارند، اینها می‌توانند وارد بازی سیاسی ما شوند تا عرصه سیاسی گسترده‌تر و بازتر شود که این به نفع نظام هم خواهد بود.

با توجه به تمامی اینها، بحثی که از وفاق داریم مطرح می‌کنیم،

بحث وفاق مابین نیروهای سیاسی درون نظام ولو مخالفت حاکمیت

است. یعنی ۱. وفاق مابین نیروهای داخل حاکمیت ۲. وفاق مابین کلیه کسانی که چتر نظام آنها در بر می‌گیرد و قانون اساسی را پذیرفته‌اند و نافی (نفی کننده) آن نیستند. و نه بیشتر که مثلاً با حزب توده هم بیاییم وفاق داشته باشیم

دنبال این موضوع نیستید یا فعلاً پیگیری نمی‌کنید؟

محبیان: در این مقطع بیش از این نمی‌توان انتظار داشت در مقطعی من گفتم که نیروهای ملی مذهبی و نهضت آزادی می‌توانند به عنوان منتقدین حاکمیت وارد شوند هر چند برخی افراد به ما تاختند اما من سیگنال‌های بسیار خوبی را می‌بینم

خرم: همانطور که قبلاً ذکر کردم، ما دو طیف سیاسی داریم که این جریانات بر آن غالب است، و راهکاری که برای آن ارایه دادم این بود که: آن بخش‌های دو طیف را که همزبانی بیشتر می‌توانند با

ما در هر سه جریان اصلاح طلب محافظه کار و ملی مذهبی می‌توانیم گفتمان‌های اقتدارگرا و مردمسالار را داشته باشیم با این روش تقسیم بندی را بر اساس چارچوب‌های ذهنی می‌گذاریم نه شکل فعالیت‌های سیاسی بنا بر این مهمترین مانع در مقابل وفاق همان گفتمان اقتدارگراست.

هم داشته باشند، در سطوح عقلایی می‌توانند با همدیگر این اختلافات را مطرح کنند.

از طرف دیگر به نیروهای جریانات مختلف سیاسی کشور باید حق داد، با گفتمان اقتدارگرا که صرفاً در آن گفتمان گفتم که یکی از مشخصه‌های آنها، عدم تشکیک نسبت به صحت عملکرد حاکمیت است که در این صورت شما مستوجب مجازات خواهید بود! لاقول جریانی که خودم به آن وابستگی دارم، نمی‌توانم توقع داشته باشم جریانات اقتدارگرایانه بعد از دوران سختی که به آنها گذراند به دلیل نقد حاکمان با دو مقاله به سمت وفاق بیاید و طبیعتاً این نیروها از آن استقبال خواهند کرد.

حال اگر ما بخواهیم از سطح تاکتیک سیاسی مقداری از جنبه اخلاقی بزنیم (حذف کنیم) شاید بتوانیم بگوییم یک فریب سیاسی. اگر بخواهیم از یک فریب سیاسی یا به عبارتی تاکتیک سیاسی فراتر برویم، مجبور هستیم ریشه‌های این قضیه را بشکافیم. یعنی صرفاً با دعوت به وفاق، وفاق ایجاد نمی‌شود. تلاش برای ایجاد وفاق جز برداشتن موانع (ذکر شده) نیست و مهم‌ترین موانع همان موانع ذهنی است که وجود دارد. به عقیده من بخش عمده قضیه آن گفتمان غالب بر اذهان آن جریانات سیاسی می‌باشد، و ما تا وقتی که نقاط افتراق و اشتراک در گفتمان‌های غالب جامعه‌مان را نشناسیم و آن نیروهای سیاسی را نشناسیم، نمی‌توانیم در جهت هم زبانی و همفکری با آنها اقدام کنیم.

آقای رضوی ارزیابی شما از فضای جامعه برای طرح وفاق و لزوم آن چیست؟ چون هنوز هم با وجود حضور در دوران گذار به گفتمان بسط محور هنوز هم پالس‌هایی از گفتمان بسط محور و رادیکالیسم را در جامعه می‌بینیم

رضوی: مسئله‌ای که باید به آن توجه کرد، این است که ما در یک دنیای واقعی داریم زندگی می‌کنیم و برایمان مابه‌ازاهای عینی مهم است. عبارتی اگر شما در نظام سلطنتی انگلیس به حقوق شهروندی برسید بهتر است یا اینکه در نظام جمهوری عراق همه حقوق انسانی‌تان نقض و پایمال بشود، کدامیک آن بهتر است؟ به عقیده من، ما نباید گرفتار خط‌کشی‌هایی بشویم که ما را از واقعیات عینی زندگی دور کرده و به فضای تقابلی اندیشه‌ها نزدیک کند. اساساً دولت دموکراتیک چگونه شکل می‌گیرد؟ دولت دموکراتیک طیفی است گسترده بین هرج‌ومرج و استبداد، یعنی هر دولت دموکراتیک



کنیم و بقیه را اقلان کنیم و جز این راه دیگری در این زمینه نداریم. نکته‌ای هم در این زمینه می‌خواهم انتقال بدهم و این تصور است که ما با آزادی ملی مذهبی‌ها و نهضت‌آزادی‌ها به آمریکا سیگنال مثبت می‌دهیم من معتقدم که اگر نظام براساس محاسبات مادی می‌خواست با نهضت‌آزادی و ملی مذهبی‌ها برخورد کند الان بهترین موقعیت برای برخورد بود، چون جریانی که به طور سنتی در آمریکا حامی جریان لیبرالیسم در ایران است حزب دموکرات است اما اکنون جمهوریخواهان در آمریکا بر سر کار هستند و لذا این جریان در ایران بیشتر از خود را از دست داده است و حزب دموکرات هم پشت سر سلطنت طلبان

موضع‌گیری نموده و یاریگر جریانات اقتدارگرایی خارج از نظام و به همین دلیل هم اگر آن دیدگاه را ببینیم الان بهترین وقت سرکوب آنهاست ولی نظام دقیقاً بر خلاف چنین تحلیلی عمل می‌کند یعنی اصلاً در برخوردش به این‌گونه محاسبات نگاه نمی‌کند در این زمان که بسیاری از محاسبات نظام را به این‌جا می‌رساند که می‌شود در فضای ملت‌پسند منتقدین را ساکت کرد فضا ایجاد می‌کند و این بحث مطرح می‌شود که ما هم در همین زمان می‌توانیم بر سر صحبت بنشینیم امروز نظم از لحاظ نوع برخورد نیازمند وفاق هست ولی نیازی به این موضوع ندارد که به دنیا اعلام کند ما داریم با ملی مذهبی‌ها این کار را انجام می‌دهیم نظام در بسیاری از موارد محکومیت عدم رعایت حقوق بشر و امثالهم موج را از سر خود رد کرده است به نظر من عزم مسیولین درجه یک نظام برای رسیدن به وفاق جدی است اما تنها مشکلی که وجود دارد فضای دو قطبی و سیاه و سفید و رادیکالی است که دست مسیولین را

هم بسته است. ما باید اجازه بدهیم که نظام در شرایط نوین سیاست‌های نوین را در جامعه اجرا کند و این شرایط را ما از هر به فضای وفاق می‌توانیم ایجاد کنیم. رادیکال‌ها از بدبینی و التهاب ارتزاق می‌کنند و ما نباید زمینه ارتزاق را برای آنها فراهم آوریم ما نباید محاسبه کنیم که آیا پیوستن به پروسه وفاق به نفع است یا به ضرر و برداشت نخست من این است که هم برای جناح منتقد هم برای جبهه دوم خرداد و هم جریانات ملی مذهبی و نهضت‌آزادی برای اعضای این جریانات و نه رادیکال‌هایش نتیجه چنین سنجشی مثبت خواهد بود.

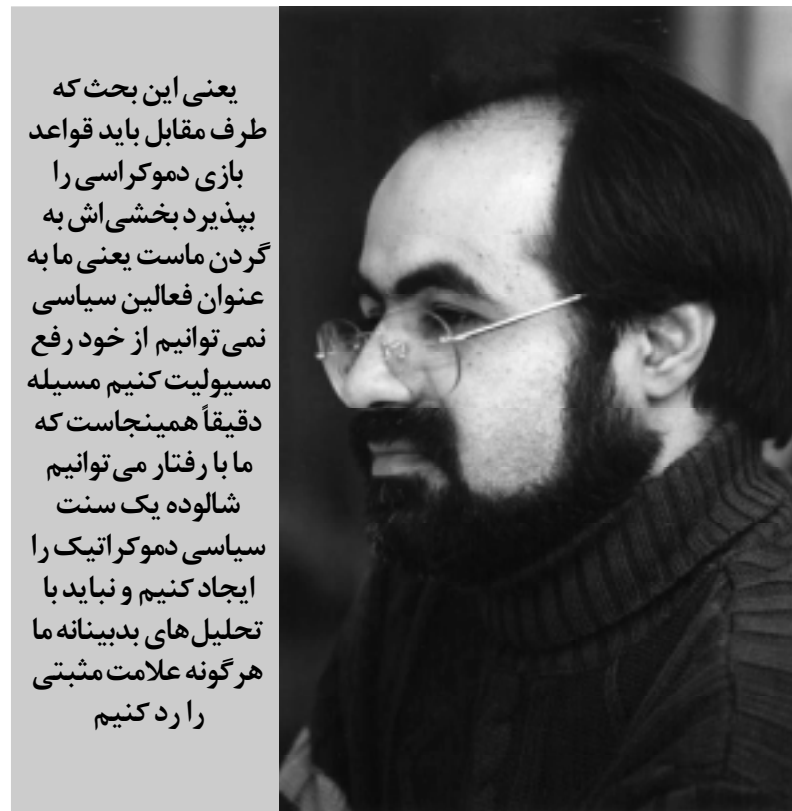
البته عناصر رادیکال جریان ملی مذهبی خود را آلت‌رناتیو نظام بدانند که به دلیل شناختی از وضع اپوزیسیون خارج از کشور داریم این امر خواب و خیال است و خیلی از آنها جریان ملی مذهبی را شریک نظام می‌دانند. بسیاری از رادیکال‌های جبهه دوم خرداد فکر می‌کنند که ما برای رأی آوردن در انتخابات سال ۸۲ و ۸۴ نیاز به یک قربانی داریم که خون آن را به گردن رقیب بیاندازیم و این قربانی هم ملی مذهبی‌ها باشند حتی در جناح ما هم بسیاری به این بحث‌ها هیچ اعتقادی ندارند و این بحث را نوعی فریب‌خوردگی دانسته و می‌گویند به چه دلیل ما باید افرادی را که کنار رفته‌اند مجدداً به صحنه بازی بکشانیم.

اما عقلای همه جریانات که منافع ملی را به منافع جناحی ترجیح می‌دهند همه به این نتیجه رسیده‌اند که ما بدون وفاق و مدارا امکان محقق ساختن مردمسالاری دینی را در این جامعه نخواهیم داشت مثالی که آقای رضوی زدند مثال بسیار جالبی بود ما باید گفتمان پدالی را پیش گیریم یعنی اگر کسی بالا و یکی پایین رفت این هر دو باعث پیشبرد جامعه شود که البته می‌توان بیش از دو پلان هم برای این گفتمان متصور شد.

اما تحلیل زندان و زندانبان را باید به کنار بگذاریم و ببینیم که سابقه تاریخی برخورد‌های سیاسی ما عمدتاً نشانگر برخوردهای حذفی حتی دو جناح درون حاکمیت با همدیگر است ولی اگر بخواهیم همدیگر را تحمل کنیم باید سه صدر بوزیم برای نظام کار کنیم نه برای جناح آن وقت می‌توانیم حتی عناصر خارج از حاکمیت را هم به بازی سیاسی راه دهیم تا خود و رأی و نظرشان را در معرفی قضاوت مردم قرار دهند

من خودم هم هر چند به مشروعیت الهی نظام معتقدم اما به مقبولیت مردمی هم معتقدم و می‌گویم مشروعیت الهی هم بدون مقبولیت مردمی کاری از پیش نمی‌برد و کسی هم که حرف آخر را در این جریان می‌زند مردمند. ما دوره ضعف را طی کردیم بحثی دورانی را که پس از دوم خرداد در کف میزان محبوبیت بودیم و اتفاقاً کار سیاسی در همان زمانی شروع می‌شود که در کف جریان باشیم. اینجا می‌توان کار سیاسی را انجام داد.

اگر گفته می‌شود که نگاه ریالیستی ما را وفاق دور می‌کند من نگاه ایده‌آلیستی را ترجیح می‌دهم و من فکر می‌کنم کسانی که باید مطالب



یعنی این بحث که طرف مقابل باید قواعد بازی دموکراسی را بپذیرد بخشی‌اش به گردن ماست یعنی ما به عنوان فعالین سیاسی نمی‌توانیم از خود رفع مسیولیت کنیم مسیله دقیقاً همین‌جاست که ما با رفتار می‌توانیم شالوده یک سنت سیاسی دموکراتیک را ایجاد کنیم و نباید با تحلیل‌های بدبینانه ما هر گونه علامت مثبتی را رد کنیم

و سیگنال‌هایی را که در مطلب من بود می‌گرفتند و پاسخ‌هایی هم که دادند پاسخ‌های معقولی است و فقط هر دو طرف قضیه باید تلاش کنیم تا این گفتمان وفاق را میانه‌روها سانسور نکنند و طرف به نتیجه برسانند و فراموش نکنیم که اگر رادیکالیسم حاکم شود میانه‌رو و عاقل جناح چپ و راست و نهضت‌آزادی نداریم همه اینها از صحنه بازی کنار گذاشته می‌شوند و اولین چیزی هم که قربانی می‌شوند منافع ملی است.

خدا را شکر که در این جلسه هم که شده وفاق نوعی هر مونی شد شما آسیب‌های وفاق با این تعریف‌های حداقلی را که در این جامعه طرح شد در چه می‌دانید؟

من دو گفتمان غالب را در مجموعه نیروهای سیاسی طبقه‌بندی کردم که این دو گفتمان هر کدام طبیعی از نیروها را شامل می‌شود. ما در هر سه جریان اصلاح طلب محافظه کار و ملی مذهبی می‌توانیم گفتمان‌های اقتدارگرا و مردمسالار را داشته باشیم با این روش تقسیم‌بندی را بر اساس چارچوب‌های ذهنی می‌گذاریم نه شکل فعالیت‌های سیاسی بنابراین مهمترین مانع در مقابل وفاق همان گفتمان اقتدارگراست.

پوپر در حدس‌ها و ابطال‌ها بحثی در مورد تقسیم‌بندی کلیشه‌گری و عقلی‌گری دارد که در کلیشه‌گری فرد با دیگری وارد مذاکره و گفتگو می‌شود با این فرض که حقیقت به طور تام و تمام نزد من است من با او وارد گفتگو می‌شوم تا او را به مسیر حقیقت رهنمون شوم. اما در گفتمان عقلی‌گری فرد با دیگری وارد گفتگو می‌شود با این نیت که بخشی از حقیقت نزد من است و بخشی نزد او و من با او وارد مذاکره می‌شوم تا هر دو به بخش بالاتری از حقیقت دست بیابیم. به نظر من مهمترین مانع در برابر گفتمان وفاق گفتمان کلیشه‌گری است این کلیشه‌گری که من به حقیقت دست یافته‌م و دیگران دست نیافته‌اند و بنابراین من حق اظهار نظر و اظهار وجود اجتماعی دارم و دیگران را از این حق محروم کنم و هنگامیکه به مراکز قدرت دست یافتم دیگران را از رایه نظرات و بیانات کفرآمیز خودشان منع شوم و این بزرگترین مانع وفاق است تا زمانیکه این مانع را از سر راه بر نداشته‌ایم هر چه تلاش در راه ایجاد وفاق در جامعه هم انجام شود آسیب‌پذیر خواهد بود و

آسیب‌های ذهنی آن را تهدید می‌کند من بر خلاف دیگر دوستان چندان به دنبال شکل عملی و عینی وفاق نیستم پیش از اینکه پیشینه‌های ذهنی آن را ایجاد کرده و مانع آن را برداریم حتی تعابیر دوستان تا حدی همین بود وقتی که گفته می‌شود من قدمی به جلو می‌آیم تا دیگری هم قدمی به جلو بیاید و بتوانیم با هم صحبت کنیم یا این جلو آمدن بنابر یک تاکتیک سیاسی است که جواب نخواهد داد یعنی در کوتاه مدت پس از رفع موضوع تاکتیک خود به خود بحث وفاق منتفی می‌شود یا بر اساس یک تحلیل ذهنی است که بنابراین نیاز داریم که یک کار ذهنی انجام دهیم هیچ کدام از ما در این جمع نماینده یک جریان سیاسی و سخنگوی آن نیستیم ولی هر کدام از ما می‌توانیم به عنوان نمایندگان کسانی که معتقد به وفاق هستند حتی ما هم با توجه سختی‌هایی که کشیدیم به دلیل اعتقادی که به بحث وفاق داریم حاضر به گذشت از این مسئله هستیم و هیچ کدامان نگاهمان این نیست که کاهش فشار بر نهضت‌آزادی ایران و نیروهای ملی مذهبی به دلیل فشارهای خارجی بوده تحلیل ما این است که بحثی از حاکمیت نگاه بدبینانه‌ای به این جریان داشته و امیدواریم که در این فرآیندی که پیش آمد و این زحمت که برای ما به وجود آمد و هزینه سنگینی که به نظام بارش آن بخشی از حاکمیت که این هزینه را به نظام بار کرد به این نتیجه برسد که در مورد این جریان سیاسی اشتباه کرده است باید یکسری مفاهیم را در جامعه جاری و ساری کنیم که اولین آن بحث منافع ملی است آن چه که در جامعه و نخبگان سیاسی ما هنوز جا نیفتاده و هنوز تعریف روشن و شفاف از آن نداریم مسئله دوم حقوق شهروندی است و این هم از جمله آن مفاهیمی است که خیلی شبه‌ناک است و شفاف نشده و در عین حال باید روحیه تساهل مدارا و عقلی‌گری را در تمام جامعه جا بیاندازیم برای همه جناح‌های سیاسی تبیین کنیم که تمامی حقیقت نزد شما نیست شما به بخشی از حقیقت دست یافته‌اید اما بخش دیگری از حقیقت نزد شما نیست نزد سایر نیروهاست. به این جمع‌بندی باید برسیم که حیات هر یک از نیروهای سیاسی بسته به حیات نه ممت است سایر نیروهای سیاسی است و مرگ هر کدام از نیروهای سیاسی در انتها منجر به مرگ خواهد شد.

همه ما دوران اول انقلاب را به یاد داریم که چگونه وقتی یک نیروی سیاسی به وسیله حاکمیت از میدان به در می‌شود سایر نیروهای گمان می‌کردند که یک رقیب از میدان به در شده و شادمانی می‌کردند بدون اینکه بدانند این جریان برای آنها هم پیش خواهد آمد ما باید ببینیم که حیات هر نیروی سیاسی وابسته به حیات دیگر نیروهای سیاسی است و در عین حال آن چه که ما نیاز داریم بیاموزیم آموزش قواعد بازی دموکراسی در استفاده از راه‌های معین برای نیل به اهداف معین است، اگر ما بتوانیم این حداقل اصول را در جامعه خودمان تسری دهیم می‌توان امید داشت که به سمت یک وفاق ملی در دراز مدت پیش برویم و نیروهای سیاسی بتوانند به یک توافق جمعی و ملی در جامعه ما دست بیابند.

رضوی فقیه: وقتی بحث وفاق ملی پیش آمد ما برخی از دوستان خودمان بحث کردیم که باید چه واکنشی نشان دهیم. برخی معتقد بودند که این مسیله ممکن است تاکتیکی باشد و به همین دلیل نباید با پاسخگویی به آن اصالت داد اما من خودم شخصاً عقیده داشتم اگر حتی این بحث تاکتیک هم باشد ما می‌توانیم با پاسخ و ادامه دادن آن، این تاکتیک را به استراتژی تبدیل کنیم و وفاق را حتی اگر به صورت تصادفی و فردی مطرح شده به بحثی جدی بدل کنیم سوسی در بارور شدن آن داشته باشیم و هرچند که برخی دوستان می‌گفتند که ما صفحه شطرنج را می‌چینیم اما حریفان طی چند سال گذشته دائماً این صفحه را به هم ریخته اما باز هم به نظر من باید اینقدر این کار را ادامه دهیم تا مخالفین از واکنش خسته شوند البته این امکان وجود دارد که خشونت باز تولید شود. یعنی این بحث آقای خرم که طرف مقابل باید قواعد بازی دموکراسی را بپذیرد بخشی‌اش به گردن ماست یعنی ما به عنوان فعالین سیاسی نمی‌توانیم از خود رفع مسیولیت کنیم مسیله دقیقاً همین‌جاست که ما با رفتار می‌توانیم شالوده یک سنت سیاسی دموکراتیک را ایجاد کنیم و نباید با تحلیل‌های بدبینانه ما هر گونه علامت مثبتی را رد کنیم و از یاد نبریم که در سال‌های ۷۷ و ۷۸ بخشی از گفتمان خشونت در روزنامه‌های ما تولید می‌شد و ما هم به نوعی توپخانه‌ای عمل می‌کردیم و فکر می‌کنم بخشی از مسیولیت به گردن ماست و در همین قضیه وفاق ملی هم حتی اگر تصادفاً و یا تاکتیکی مطرح شده باشد ما مسیولیت داریم آن را به یک استراتژی برنامه‌ریزی شده بدل کنیم و همین را استمرار دهیم تا جایی که از آن نتیجه بگیریم البته با این شرط که هر دو طرف باید به لوازم این بحث ملتزم باشند.

